



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرزواتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۹، تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۳۳ نامبر: ۸۸۸۱۳۷۹
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۵۹ آذان مغرب ۱۷:۱۲ آذان صبح فردا ۵:۲۷ طلوع آفتاب ۷:۰۷

فلک الافلاک

اسب تروا

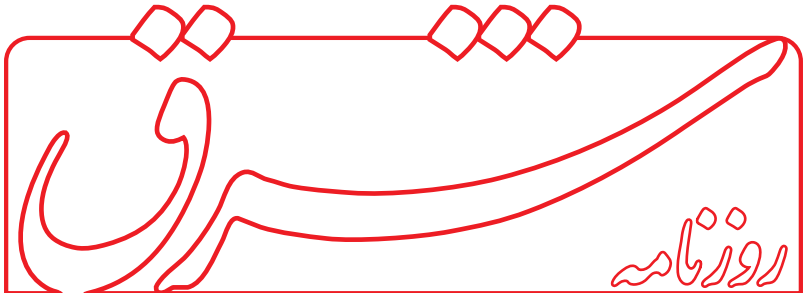
یهمن فروتن

bahmanforoutan.blogfa.com

■ وقتی مطلبی، موردی، قضیه‌ای، مسأله‌ای یا خبری رسانه‌ای شد، این حق مسلم هر شهروند در هر کجای دنیاست که نظرش را راجع به موضوع رسانه‌ای شده اعلام دارد. معمولاً اغلب موضوعات رسانه‌ای شده، یک سر دارند که انتهای آن اکثراً معلوم نیست و این، توی شهروند هستی که باید با فکر، اندیشه، شناخت، تصور و تخیلی که داری، حدس بزنی و انتهای سری را که ناپیداست پیدا کنی. البته شهروندان هر کشوری با آزادی در اندیشه‌های خود به نتایجی می‌رسند که ساخته و پرداخته ذهن خود آنهاست و وقتی هم این نتایج بیان می‌شوند، چندگانگی و تفاوت موجود حکایت از این دارد که با حدس و حدسیات می‌شود به انتها نزدیک شد ولی رسیدن به آن، کار مسوولان متخصص و نهادهای ذیربط و ذی‌صلاحیت است. البته شهروندان در این راه به فرمول‌هایی رسیده‌اند که همان فرمول جدول سرگرمی کمک‌های زیادی برای پیدا کردن راحل آنها می‌کنند، مثلاً پیدا کردن کلمه رج اول عمودی، برای پیدا کردن حرف اول رج افقی و درست در همین رابطه تو باید اول از همه، سر قضیه را پیدا کنی؛ مثلاً اگر سر قضیه به آمریکا وصل شود تو برای رسیدن به انتها، باید بروی سراغ سناریوهایی که در هالیوود نوشته شده است؛ چون فیلم‌های هالیوودی همیشه بازگوکننده حقایق و وقایع موجود در جامعه آمریکاست. ترور، قتل، جنایت، اختلاس، افتر، جاسوسی، جنگ، تخریب، دستکاری، فساد، اعتیاد، فقر، گرسنگی، بی‌خمانی، ظاهرسازی، هوچیگری و تعرض، عمده‌ترین مسایلی است که ملت آمریکا را رنج می‌دهد و آن را از بحرانی به بحران دیگر می‌کشد.

قضیه‌ای که در همین هفته رسانه‌ای شده است و من هم به عنوان یک شهروند عادی، وظیفه خود می‌دانم نظرم را اعلام دارم، همین قضیه هوایمی جاسوسی بدون سرنشین RQ170 است. خب در اینکه یک سر این قضیه آمریکایی است کار کمی آسان می‌شود، کافی است به فیلم‌هایی مانند کاپریکون یک، شش‌روز کندر، ج.ف.ک و ماتریکس نگاه کنیم؛ با ترکیب سناریوهای این چهار فیلم و سیاست‌های جنگ‌طلبانه این کشور می‌توانیم به نتایج گرنه‌پایی درباره RQ170 برسیم. البته برای آنهایی که RQ170 را دقیقاً نمی‌شناسند سه نکته قابل توجه اشاره می‌کنم. یک: قیمت این هوایما که در سال ۲۰۰۵ ساخته شده ۵۱ میلیون دلار برآورده شده است. دو: تعداد ۲۵۱ عدد از آن به ارتش آمریکا فروخته شده است و سه: سازنده این هوایما کارخانه لاکهید مارتین است. خب با یک حساب سرانگشتی به این نتیجه می‌رسیم که ارتش آمریکا، برای ۲۵۱ عدد هوایمی جاسوسی بدون سرنشین، مبلغی معادل یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار پرداخته است که بوجه ارتش و در نتیجه بوجه کل کشور تامین شده است و چون قسمت اعظم بوجه کل کشور از مالیات‌هایی که شهروندان آمریکایی می‌پردازند تامین می‌شود پس بنابراین می‌توان گفت که پول این ۲۵۱ هوایما را من غیرمستقیم از مردم گرفته‌اند. خب حالا چه اتفاقی افتاده است؟ هیچی! دستگاه‌های سایبری ایران این هوایما را خیلی راحت به زمین نشانداند. حالا تکلیف چه می‌شود؟ تکلیف خیلی روشن است! پس از شش‌سال که از عمر این هوایما می‌گذرد باید به فکر هوایمی جدیدتری بود که قیمت آن دو برابر قبلی است. یعنی اینکه مردم بدیخت فلک‌برده ایالات متحده آمریکا که با شدیدترین بحران‌های سیاسی و اقتصادی تاریخ کشورشان روبه‌رو هستند باید دست در جیب کنند و سه‌میلیارد دلار به کارخانه لاکهید مارتین بدهند تا این هوایماها دوباره به شمردن سنگ بیابان‌های پاکستان و افغانستان بپردازند و احتمالاً به کشف مخفیگاه بن معمر که مخفیه‌ای در صحرای نوادا به وجود آورده است مشغول شوند! دل آدم واقعا می‌سوزد، اگر انتهای قضیه این باشد فقط می‌توان گفت: بچاره ملت آمریکا! از هفته آینده ستون **فلک الافلاک** شنبه‌ها منتشر می‌شود

شهرخ



پنجشنبه ۲۴ آذر ۱۳۹۰، ۱۹ محرم ۱۴۳۲، ۱۵ دسامبر ۲۰۱۱، سال نهم، شماره بیایی ۱۴۱۷، شماره ۴۹۲ دوره جدید، ۱۲ صفحه + ۲ ضمیمه

مرگ مولف

میرمحمد تجدد هم عاقبت راحت شد!



محمدعلی سجادی

پلنگ خاموش و مغرور هم رفت. میر محمد بی‌ادعا، بی‌ادا و اصول، پایبند اصول خودش رفت. همه می‌روند. حتی اگر کسانی بر بلندای غرور و قدرت تصور کنند که همیشه می‌مانند. میرمحمد تجدد، دوست دیرینه، با بیش از ۵۰ سال عرق‌ریزان در متن و حاشیه سینما و ورزش رفت. اما چون در دهان خبر نبود، خاموش رفت. چون وصل به زور و زر نبود، چنین غریبانه رفت. حق دارید شناسیدش. مثل خیل آنانی از همکیشان میرمحمد که در تنه سینما و ورزش تقلا می‌کنند و نمی‌شناسیم‌شان. سلامت روح و روانش، صراحتش، سادگی‌اش در گمان هر کسی که او را می‌شناخت،

هست و خواهد ماند. هرچند که او رفت. زخمی داشت از دوران دور. در فیلمی، صحنه‌ای اکشن – تلافی رزم و هنر- که باعث شد صغرا و بخشی از کبدش از کف برود و او را همچون همه پهلوانان با پاشنه آشیلش تا دم مرگ همراهی کند و آخر همو بر خاکش بزند. اما او جشمش را به آسانی به دست مرگ نداد. اهل کاراته بود. کمربند سیاه داشت. اما سیاه قدرت و غرورش نبود. می‌شناخت. اهل سیاست هم بود و زندانش را هم در آن دوران کشیده بود. دوست شهید شده غربت، سهراب شهید ثالث بود و قرار بود کاری با هم بکنند که او را هم از دست داد. می‌دانم که مدعی چیزی نبود. نه فکر می‌کرد از آسمان افتاده و نه

آخرین، آخر هفته پاییز را با شما و پیشنهادهای ویژه هما روستا، عبدالله کوثری، پیمان قاسم‌خانی و علی‌ضارقبانی به استقبال زمستان می‌رویم. یکی برپیمان از تئاتر گفته و یکی از کتاب و دیگران هم از سینما و موسیقی. هما روستا که در دومین شب اجرای نمایش «بن منم ایسم» به همراه همسرش اسناد حمید سمندریان این تئاتر را تماشا کرده‌ان را قفسنگ و تازه و ارزنده توصیف کرد و دیدنش را برای همه علاقه‌مندان تئاتر لازم دانست. البته نقل شده که اسناد سمندریان هم بعد از اجرای این نمایش جلوی سن رفتند و به‌اهالی این تئاتر گفتند: «شما این کارها رو از کجا یاد گرفتین؟» شمام رو بهترنده کردین من بادین شما به آینده تئاتر این کشور امیدوار شدم. وقتی برای دیدن اجرای یک اثر کلاسیک دعوت شدم کمی تردید داشتم. ما ایرانی‌ها در زمینه اجرای آثار کلاسیک کمی کند هستیم. در حالی که من در این نمایش، اثری از کندی ندیدم. سبک کارتان نزدیک به گونه‌ای از نمایش‌های ایتالیایی بود که به‌خوبی کم‌دی را اجرامی‌کنند. من در فکر خودم با به پای شما نمایش را انتقپ می‌کردم به‌طوری که گاهی لوقات فروش می‌کردم کجای داستان هستم. بسیار بسیار متشکرم.» اما هما روستا هم از نوع بازنویسی این اثر که بازخوبی تازه‌ای از «نتینگونه» است، بسیار ابر رضایت کرد و این نمایش ترازیک-کمیک را یک اثر شگفت‌انگیز وصف کرد. این نمایش در نمایش‌های احمدپناه کارگردانی کرده و آن را همراه با یک تیم ۱۳ نفره بازیگر هم روز ساعت پنج عصر در تالار انتظامی خانه هنرمندان تا دوم دی روی صحنه می‌برد.



الکساندر دومای پدر همان رمان نویس فرانسوی است که «کنت مونت کریستو» را نوشته اشتباه نکند! او سال‌هاست که مرده و خراج از دسترس است و نمی‌تواند برپیمان پیشنهادی داشته باشد! اما یکی از کتاب‌های او یعنی «سه تفنگدار» که

پیشنهاد عبدالله کوثری برای گذران آخر هفته است، ناگفته نماند که عبدالله کوثری که کتاب‌هایی چون «انورا» از فونتنش با «هرگ در آند» یوسا را با ترجمه خوشش به ما هدیه کرده، اتفاقاً نقطه قوت «سه تفنگدار» از ترجمه بسیار خوب «محمدطاهر قاجار» می‌داند. ترجمه‌ای که از اولین نمونه‌های بسیار خوب ترجمه در ایران است و حتماً برای اهل کتاب را توفیق کند، خواندنی خواهد بود. اما آقای کوثری در بین متون قدیم هم مطالعه کتاب‌هایی چون «ذکر» «لاولیا» و «تاریخ بیبقی» را پیشنهاد کرد و البته مطالعه متون دوران مشروطه را هم ارزشمند و ضروری دانست و «شرح زندگانی من» عبدالله مستوفی را به عنوان یکی از نمونه‌های شیرین و خواندنی در بین این دست از آثار ذکر کرد. کتابی که هم شرح حال است و هم یک کتاب تاریخ خواندنی. این نظر عبدالله کوثری در بین این گونه‌نویسان «حیات یحیی» به قلم یحیی دولت‌آبادی هم گزینه خوبی برای مطالعه است.

عسل عباسیان



«جنگ ستارگان» را به خاطر دارید؟ همان فیلم شش اپیزودی «جورج لوکاس» که آنقدر دیده شد تا به یکی از پدیده‌های فرهنگی قرن تبدیل شد! و حالا پیمان قاسم‌خانی با فرض بر اینکه همه ما این فیلم را دیده‌ایم و نیازی به پیشنهادش نیست، به

جای اینکه به ما مستقیماً با چ‌اند فیلم پیشنهاد کند، برپیمان یک داستان تعریف کرد. این فیلم‌نامه‌نویس برای ما قصه روزی را گفت که فیلم «گاسفورد پارک» را به کارگردانی ربرت آنتمن تماشا کرده. اولش تصور می‌کرده که این فیلم حتماً یک فیلم به سبک داستان‌های آگاتا کریستی است اما اندکی که از پخش فیلم متوجه‌شده که سخت در اشتباه است! این فیلم که اسکار بهترین فیلمانه ۲۰۰۱ را هم از آن خودش کرده اما عمیق‌تر از این حرف‌ها بوده و به نمایش‌ارش یعنی پیمان قاسم‌خانی ر‌دوست زده شخص مذکور (پیمان خان) بعد از دیدن این فیلم آنقدر هیجان‌زده شده و یک دل نه صد دل عاشق فیلمسازی «آنتمن» شده که بلافاصله «خداحافظی طولانی» را از این کارگردان تماشا کرده و بعد هم باز هیجان‌زده شده و این بار هم عاشق کاراگاه داستان شده و به جای دیدن فیلم دیگری از آنتمن ترجیح داده که فیلمی را ببیند که «کاراگاه مارلوس» داستان‌های «اشیل همت» از شخصیت‌های اصلی‌اش باشد. این‌بار سراغ یک فیلم از «مایکل وینر» با نام

برداشت آخر

توقیف چند ساعته «خشکسالی و دروغ» رفع شد

امینی که این روزها همه اختیاراتش را به محمدرضا الوند، معاونش در شورای نظارت و ارزشیابی واگذار کرده و در ستاد جشنواره تئاتر فجر مستقر است، در گفت‌وگو با شرق با ابراز بی‌اطلاعی اعلام کرد که این موضوع را پیگیری می‌کند. محمدرضا الوند اما با بیان اینکه شورای نظارت و ارزشیابی حکمی برای توقیف این نمایش ارایه نکرده است به شرق گفت: «در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بخش‌های دیگری هست که می‌توانند مجوز نمایش‌ها را صادر یا متوقف کنند. این موضوع هم مشکل خاصی ندارد.» الوند نمایش خشکسالی و دروغ را نمایشی بدون اشکال ممیزی دانست و گفت: «ما بعد از بازیابی، مجوز

از رابزنی برای حل مشکل داده بود. خبر توقیف خشکسالی و دروغ صبح روز چهارشنبه ۲۳ آذر به صورت شایعه از سوی روابط عمومی تماشاخانه ایرانشهر پخش شد؛ شایعه‌ای که به سرعت جدی و به گروه این نمایش ابلاغ شد که اجرای نمایش تا اطلاع ثانوی متوقف شده است. اما هیچ دلیلی برای این توقیف گفته نشد. از آنجایی که شورای نظارت و ارزشیابی مرکز هنرهای نمایشی به عنوان نهادی که بالاتر از رییس مرکز هنرهای نمایشی، اجازه صدور یا توقیف در مرکز هنرهای نمایشی را دارد، رحمت امینی نخستین مسوولی بود که می‌توانست در مورد تأیید یا تکذیب این شایعه صحبت کند. اما

نامی از عبدالرضا کاهانی

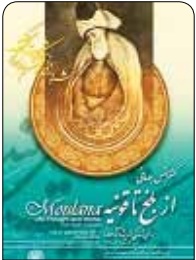
اسب حیوان نجیب الست

تهیه کننده سلیمان علی محمد

بخش از موسسه فیلمیران

همایش «از بلخ تا قونیه» در تهران

شرق: همایش از «بلخ تا قونیه» به میزبانی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی شبیه و یکشنبه ۲۶ و ۲۷ آذر در «دارآباد» تهران برپا خواهد شد. در این همایش دوروزه، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر اصغر دادیه، دکتر فتح‌الله مجتبیایی، دکتر صادق سجادی، پروفسور دومینکو اینجینیتسو و... به سخنرانی خواهند پرداخت. گفتنی است دکتر سیدحسین نصر نیز در این همایش به صورت ویدیو کنفرانس به سخنرانی خواهد پرداخت.



سفر نامه آبراهام

آسمان آلوده میهن!

پیمان مقدم

■ «ابراهیم رودریگز» ملقب به «آبراهام» تبعه ونزوئلاست! که والدین ایرانی داشته. او سال‌ها زیر سایه تبلیغات سنگین ضدایرانی در آمریکا تحصیل کرده اما براساس آنچه شنیده و خوانده همیشه در آرزوی بازگشت به وطن و دیدار خانه اجدادی بوده. یادداشت‌هایی که می‌خوانید روایت اوست از سفرش به ایران و آنچه به چشم می‌بیند...

■ ■ ■

هوایما در خاک ایران فرود آمد. من به ایران رسیدم. باور کردنش سخت است. نزدیک صبح شده اما بیرون خیلی مشخص نیست. انگار هاله‌ای مه تهران را فرا گرفته به هموطن صندلی کناری می‌گویم خوش به حال‌تان! چه هوای مه آلودرمانتیکی است. با لبخندی طعنه‌آمیز پاسخ داد: مه کجا بود همشهری؟! آلودگی است. تازه امروز هوا تمیزتر است. عجب آلودگی؛ یعنی هموطن‌های من در پایتخت ایران این هوای کثیف را تنفس می‌کنند! امکان ندارد. خب، اطراف را نگاه می‌کنم. بکند دود آتش‌سوزی با انفجار باشد. شنیدم هوایمایی آمریکایی‌ها در مرز افغانستان سقوط – نشانده شده است نکند، خبری باشد. از وقتی ونزوئلا را ترک کردم هموطن بحران دیپلماتیک از در و دیوار می‌یارد. از خاتم میهمان‌دار می‌پرسم که تهران امن است؟ خبری نشده؟ این همه دود مال کجاست؟ باز هم تگاهی از سر حقاقت به سر تا پای من می‌کند. هموطن بغل‌دستی می‌گوید: «عزیزم، باور کن خبری نشده! این هوای هر روزه پایتخت است»! وقعا باورش سخت است. کلش ماسک ضدآلودگی آورده بودم. البته احتمالاً شهر را امروز تعطیل کرده‌اند و خوبی‌اش این است که خیلی سریع به مقصد می‌رسم. آمریکایی‌های جنگ‌طلب که هیچ، حتی در دولت چاوز هم اگر آلودگی هوا به این سطح برسد همه جا تعطیل است. ایرادی ندارد. آلودگی هم آلودگی هوای میهن. یاد آقاچان و خاتم جان افتادم. طفلک‌ها خیلی دوست داشتند بار دیگر خاک پدری را ملاقات کنند. همیشه از خیابان ولیعصر و آب کرج و باغ فردوس می‌گفتند. حیف که نشده، یکی در به در چپ‌گرای‌ش شد و دیگری دق مرگ مخالف‌خوانی. از هوایما بیرون می‌آیم. آفتاب دل‌منه‌های پایتخت را روشن کرده. قلمه‌ای برقی از میان هاله‌ای آلودگی دیده می‌شود. دارم بار در می‌آورم. البته خدا کند از این هوای کثیف دچار بیماری لاعلاج نشوم...

ادامه دارد

مطالعات فرهنگی

تغییرات گسترده فرهنگی

نعمت‌الله فاضلی



■ در ارومیه بیشتر وقت ما به گفت‌وگوهای خانوادگی گذشت. از آنجا سفر یک‌روزه‌ای برای انجام کار اداری به پیرانشهر رفتیم. پیرانشهر شهری کوچک با پاساژها و مراکز خرید بزرگ است. پیرانشهر اکنون به یک مرکز خرید کالاهای ارزان‌قیمت وارداتی و بعضاً قاچاقی و گاهی هم کالاهای تقلبی بدل شده است. کردستان اگرچه سرزمین اصلی است، ولی غلات ایران و منطقه قلمبروی و کشاورزی است، اما در پیرانشهر هیچ نام و نشانی از این اقتصاد تولید به چشم نمی‌آمد. این دومین بار بود که از کردستان ایران دیدن می‌کردم. دو سال پیش نیز سفری به مهلباد داشتم. در مهلباد نیز بازیگرموزه مردم‌شناسی تأسیس کرده‌اند. در این موزه چند قطعه شئ، باستان‌شناختی از منطقه چند مجسمه از زنان و مردان کرد با لباس‌های سنتی و چند نماد و نشانه از فعالیت‌ها و صنایع دستی و سنتی کردستان وجود داشت. مهلباد نیز مانند پیرانشهر به یک شهری خدماتی و تجاری برای عرضه کالاهای وارداتی و قاچاقی تبدیل شده است. فرصت دیدار و گفت‌وگو با مردم شهر را نداشتم. اما برخورد صمیمانه و گرم فروشنده‌گان و معازف‌داران، هر مسافری را متاثر می‌کرد. یکی از فروشنده‌گان وقتی متوجه شد که ما از لندن به آنجا رفته‌ایم، یک سی‌دی موسیقی کردی برای‌مان تهیه کرد. در مسیر بازگشت از پیرانشهر با این موسیقی به زبان و فرهنگ کردی آشنایی بیشتری پیدا کردیم. در مسیری که از پیرانشهر به طرف ارومیه می‌آمدیم، به کوه‌ها و دشت‌های این منطقه و به مردمانی که برای قرن‌های متمادی در این مناطق سخت کوهستانی زندگی کرده و خالق فرهنگ عظیم و ماندگار کردستان بوده‌اند، می‌اندیشیدم. موسیقی کاملاًکران و شهرام ناظری و فولکلور غنی این مرز و بوم برایم تداعی شد. ادبیات کردی سرشار از تزلزه، اشعار و قصه‌هایی است که مانند لباس محلی و کشاورزی و دامپروری آنها در معرض تغییرات گسترده فرهنگی است. به ارومیه آمده و بعد از شهری‌های دیگر شدیم.

بازیگران (به ترتیب روزه):

رضاعطاران
حبیب رضایی
مهتاب گرامتی
کارن همایونفر

با صدای یلته آبره‌ام

پارسا پیروفر
باران کوثری
مهران احمدی

ماهایا پطروسیان
احمد مهران فر

بابک حمیدیان
معد باغبانی

عصر جدید: (۸۸۹۱۵۵۰۰) آزادی: (۸۳۴۸۰۰) پردیس ملت: (۳۳۱۶۳)

از یکما ایرانیان: (۲۲۰۹۴۸۶۰) پردیس زندگی: (۴۴۰۰۴۸۰۰) ایران: (۷۷۵۴۸۷۱۱)

چوان: (۲۳۲۰۳۰۳۱)، شکوفه: (۳۳۵۱۲۷۰۱)، ماندانا: (۷۷۴۱۰۶۳۰)

مرگزی: (۶۶۹۲۸۶۸۶)، موزه سینما: (۲۳۷۱۹۰۰۱)، پردیس راگرا: (۵۵۹۰۷۰۷۰)

پردیس کبان: (۵۵۸۵۲۰۰۰)، پردیس تماشا: (۶۶۶۵۹۱۳۶)، کارون: (۶۶۸۸۵۰۳۷)

شاهزاده: (۷۷۸۱۵۵۷۶) و فرهنگسراهای (ایرانیان، خانواده و نیساواران)